

تحلیل و بررسی بازتاب شخصیت ابن سینا در**متون عرفانی و غیر عرفانی سده های****ششم و هفتم هجری قمری**

دکتر سید جواد مرتضایی*

عضو هیأت علمی دانشگاه رازی

چکیده:

با نگاهی به پانزده اثر منظوم و مثنوی سده های ششم و هفتم می توان به این نتیجه رسید و مدعی شد که درآثاری با درون مایه عرفانی بازتاب شخصیت ابن سینا خوشبینانه نیست اما در متونی با درون مایه های ادبی ، علمی و تاریخی و (غیر عرفانی) این بازتاب عموماً مثبت و منصفانه است . نگرش منفی شاعران و نویسندگان عارف مسلک و یا دارای تمایلات عرفانی به این حکیم فرزانه کم نظیر طول تاریخ بشری ناشی از تقابل دو مقوله عقل (در مفهوم یونانی آن با تقسیمات و اصطلاحات و تعاریف آن) و دین در قرون نخستین دوران اسلامی است که بعد ها از حدود قرن ششم ، با ظهور سنائی ، جای خود را به تقابل عقل و عشق داد . بعبارت دیگر ابن سینا بزعم این نویسندگان و شاعران نماینده و مبلغ خرد و فلسفه یونانی است که در مقابل و برابر عشق قرار میگیرد و باید براو تاخت و مغلوبش نمود ! تعبیر «خرد یونانی» بجای «عقل» به عمد برای بیان این مقصود بکار رفت که نگاه قرآن به عقل و مشتقات بکار رفته آن را از قبیل : تعقلون ، یعقلون و ... نگاهی مهر آمیز و ممدوح است . در عرفان ما نیز عقل بما هو فی ذاته و خصوصاً «عقل معاد» هرگز منفور نیست . این مقاله پس از ارائه دیدگاههای آثار مورد بررسی به تحلیل و بررسی همین موضوع می پردازد که اگر در متون عرفانی ما با این حکیم عالیقدر سر ناسازگاریست ، بخاطر اینست که وی را ، نه چندان به حق ، نماینده خرد یونانی و فلسفه ناتوان و چوبین پای آن میدانسته اند و این همان تقابل و تناظر دیرین بین عقل و عشق است.

*کرمانشاه - بلوار شهید بهشتی ، دانشگاه رازی ، دانشکده ادبیات

مقدمه:

بازتاب شخصیت و چهره ابن سینا در متون نظم و نثر فارسی ، بازتابی پارادوکسی و دوگانه است . در متونی با درونمایه های ادبی ، علمی ، تاریخی و ... (غیر عرفانی) شخصیتی که از این حکیم کم نظیر نمایان شده ، شخصیتی است عالی ، ممتاز ، علمی و نگاه و دیدگاه نویسنده و شاعر اینگونه تبدیل به نگاهی منتقدانه ، منفی و تا حد قابل ملاحظه ای غیر منصفانه می گردد . قریب به اتفاق همه شاعران و نویسندگان غیر عارف ایرانی که در آثار خود از پورسینا سخنی گفته اند . با توجه به جنبه های علمی و حکمی عظیم المثل این بزرگ ، همه مدح و ستایش بوده و اعتراف به عظمت و گرانقدری . انوری شاعر دشوارگوی قرن ششم بوعلی را مظهر و آموزگار حکمت میدانند و سخنان دیگرانی چون بحتری^۱ را بیهوده و یاره :

مرد را حکمت همی باید که دامن گیردش تا شفای بوعلی بیند نه ژاژ بحتری

(دیوان انوری ، به اهتمام مدرس رضوی ، جلد ۱ ، ۴۵۶)

در جایی دیگر حتی دیده جان بوعلی را بینای به نور معرفت^۲ میداند :

دیده جان بوعلی سینا بود از نور معرفت بینا

(همان ، جلد ۲ ، ۵۱۱)

در قطعه ای حتی با اشاره به بیتی از سنایی ، بر این شاعر خرده میگیرد ، زبان تعریض میگذارد و حکمت را عطیه الهی میداند که هرکس مستعد آن باشد و مقدرش ، از آن بهره می یابد:

نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجبنانی	سلیما ابلها لا بلکه مرحوما و مسکینا
سنائی گرچه از وجه مناجاتی همی گوید	بشعری در زحرص آنکه یابد دیده بینا
که یارب مرسنائی را سنائی ده تو در حکمت	چنان کز وی برشک آید روان بوعلی سینا
ولیکن از طریق آروز پختن خرد داند	که باتخت زمرّد بس نیامد کوشش مینا
بروجان پدر تن در مشیت ده که دیر افتد	زیأجوج تمنی رخنه در سدّ و لو شینا...

(همان ، ۵۱۲)

و در قطعه دیگری در نصیحت نفس خویش ، غیر منصفانه و غیر علمی ، با قیاسی مع الفارق «شفا» ی ابن سینا را بر «شاهنامه» ی فردوسی - که از دو عالم متفاوتند - ترجیح میدهد و بحق بوعلی را کامل و بناحق فردوسی را ناقص می خواند . والبته این ترک ادب ملی و عرفی او بواسطه ارادت بیش از حدش به پورسیناست !

در کمال بوعلی نقصان فردوسی نگر هرکجا آمد شفا شهنامه گو هرگز مباحش

(همان ، ۶۵۹)

در دیوان حکیم فلکی شروانی نیز ضمن قصیده ای در مدح خواجه عبدالجلیل اهراسی اشاره ای است به بوعلی و علم و حکمت او :

رسد بحضرت او هر زمان گروهی نو بشکل بوعلی و کوشیار و کاراسی

(دیوان فلکی شروانی ، به اهتمام طاهری شهاب ، ۷۵)

در کتاب «چهار مقاله» نظامی عروضی سمرقندی در دو مقاله «نجوم» و «طب» ، بویژه مقاله اخیر چندین بار از بوعلی^۳ و مهارتهای علمی او سخن به میان آمده است که از آن میان دو حکایت جالب توجه و قابل تأمل است . یکی حکایت (۵) از مقاله طب که در آن بوعلی یکی از «اقرباء قابوس و شمگیر» را که به مرض عشق ! دچار است به طرزی بدیع و زیرکانه معالجه میکند و دیگری حکایت (۷) از همین مقاله که باز این حکیم کم نظیر طول تاریخ بشر «یکی را از اعزّه آل بویه» که به مالیخولیا مبتلا شده و چنان می انگارد که گاوی شده است ، به ترفندی روانشناختی و به سخنی مداوا میکند و اعجاب همگان بر می انگیزد .

در کتاب «مقامات حمیدی» نیز ضمن المقامة العشرون (بین الطیب و المنجم) ، با توجه به مضمون مقامه و عنوان آن به «پسر سینا» اشاره ای احترام آمیز می شود .^۴

مؤلف «مرزبان نامه» نیز در دو موضوع از کتاب خود ایهام وار به آثار ابن سینا اشاره کرده و آنها را معالج درد بی حکمتی و بی دانشی دانسته : «... و آنچه در اندیشه داشتی ، از طی امکان بحیث وجود رسانی تا غلیل حکمت را شفائی و علیل دانش را قانونی ...»

(مرزبان نامه . به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر ، ۹۵)

«...و معالجت هر یک بر نهج صواب کرده و در مداوات معضلات و حلّ عقود مشکلات

به قانون عمل من طب لمن حبّ ...» (همان ، ۵۲۴)

اما همانطور که در آغاز گفته شد نگرش شاعران و نویسندگان عارف مسلک و یا دارای تمایلات عرفانی به این حکیم بزرگوار ، مثبت و خوشبینانه نیست . علت این امر تقابل بین دو مفهوم «عقل» و «عشق» است که پیشینه آن به تقابل بین «عقل» و «دین» باز می گردد . تحلیل و تبیین این موضوع از این قرار است که با ظهور اسلام کسانی که می خواستند همه مسائل دینی را که مربوط به عالم غیب است با قیاسات منطقی و عقل محدود خود که مربوط به عالم شهادت است بسنجند و دریابند و چون بسیاری امور مربوط به عالم غیب در چهار چوب عالم شهادت دریافته نمی شود ، بالطبع موضع گیریهایی در مقابل دین داشتند و بعضاً در مقام تعارض با آن بر می آمدند . بهترین نمونه و مثال این مدعا و مطلب «ابوجهل» عموی پیامبر است که قبل از اسلام

به لقب «ابوالحکم» ملقب بود ، اما بخاطر معارضاتش با پیامبر و اسلام لقب «ابوجهل» یافت. به نظر میرسد این معارضه و مناظره بین عقل و دین ، مختص آئین اسلام نیست ، که در مسیحیت و کلیسای قرون وسطی هم ، کلیسا و دیانت مسیحی مقابل علما و دانشمندان قرار داشتند و در این باره ، محاکمه گالیله ریاضی دان و فیزیکدان و منجم معروف ایتالیایی قرون شانزده و هفده میلادی بخاطر عقیده اش در باب حرکت زمین گرد آفتاب ، در مقابل پاپ در رم و عاقبت به زانو در آمدن و استغفارش مشهور و زبانزد است . لازم به تذکر است که مراد از «عقل» در این مقام همان مفهوم خرد یونانی و تقسیمات و اصطلاحات^۵ آن است و قیاسات منطقی و استدلالیات بشری . اگر نه هر چند واژه «عقل» هرگز در قرآن نیامده ، اما اشتقاقات فعلی آن از قبیل «يعقلون ، تعقلون و ...» بسیار در قرآن آمده است و نگاه قرآن به آنها نگاهی مهر آمیز و ممدوح است . تقریباً با ظهور سنائی در قرن ششم «دین» در این تناظر جای خود را با «عشق» عوض کرد و بدین ترتیب از این به بعد عقل (در مفهوم «خرد یونانی») در مقابل عشق قرار گرفت . و معلوم است که عقل در برابر چنین حریف قدرتمندی همیشه در متون عرفانی و عاشقانه ما ، مغلوب است و زبون . پُر واضح است که عقل بماهو فی ذاته و عقل معاد ما «ما عُبدَ به الرحمن و اکتسبَ به الجنان» و «آلة العبودیه» و «آلة التمییز» است ، در متون عرفانی ما نه تنها مذموم نیست که ممدوح هم هست.^۶ عقلی که در عالم عرفان مورد مذمت است و شعرا و نویسندگان عارف مسلک ما بدان تاخته اند ، عقل معاش است و خردورزی یونانی و اصطلاحات و استدلالیات آن . و اینگونه است که در شعر سنائی این خردورزان و به تعبیر او «هوس گویان یونانی» هم در مقابل دین قرار میگیرند و هم در مقابل عشق :

شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین که محرومند ازین عشرت هوس گویان یونانی..
 نبینی غیب آن عالم درین پر عیب عالم زان که کس نقش نبوت را ندید از چشم جسمانی
 برون کن طوق عقلانی بسوی ذوق ایمان شو چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی
 (دیوان سنائی ، به اهتمام مدرس رضوی ، ۶۷۸)

و در حدیقه الحقیقه در تناظر این عقل با عشق می خوانیم :

عاشقی بسته ی خرد نبود	علت عشق نیک و بد نبود
آدم از عشق اهبطوا مناً	آمد اندر جهان جان تنها
عقل عزم احاطت وی کرد	غیرت عشق پای او پی کرد ...
باشه عقل صعوه گیر بود	کرکس عشق بازگیر بود
در جهانی که عشق گوید راز	عقل باشد در آن جهان غمّار

(حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه ، تصحیح مدرس رضوی ، ۳۲۹ - ۳۳۰)

عطار ، دومین قله بزرگ عالم شعر عرفانی ، پس از سنائی ، نیز در این باره می سراید :

عشق اینجا آتش است و عقل دود عشق کآمد در گریزد عقل زود

عقل در سودای عشق استاد نیست عشق کار عقل مادر زاد نیست

(منطق الطیر ، به اهتمام سید صادق گوهرین ، ۱۸۷)

و بلندترین قله سلسله جبال شعر عارفانه نیز چنین با دو بزرگ پیش از خود همسرای

میکند:

بنگر این کشتی خلقان غرق عشق ازدهایی گشت گویی حلق عشق

ازدهایی ناپدید و دل ربا عقل همچون کوه را او کهربا

عقل هر عطار کاگه شد ازو طلبه ها را ریخت اندر آب جو

(مثنوی معنوی ، به تصحیح نیکلسون ، به اهتمام نصرالله پور جوادی ، دفتر

ششم ، ابیات ۶۲۳-۶۲۵)

بدین ترتیب ابن سینا نیز بعنوان مبلّغ و مفسّر مشائی و ارسطویی و مثل خرد یونانی در متون عرفانی ما ، نه چندان بحق ، مقابل عشق قرار میگیرد و مورد ملامت . نگاه شعرا و نویسندگان عارف مسلک به متون منتسب به این حکیم بی همال ، تعریض آمیز است و سرزنشگرانه .

سنائی غزنوی پیشگام و مقدم بر ایشان در قصیده ای ضمن نعت رسول اکرم (ص) در تعریضی به دو اثر مشهور بوعلی ، نجات و شفای واقعی را به دستور و از درگاه پیامبر دانسته است:

..کان شفا کزعقل و نفس و جسم جان جویی شفا چون نه از دستور او باشد شفاگردد شفا

کان نجات و کان شفا کارباب سنت جسته اند بوعلی سینا ندارد در نجات و در شفا

(دیوان ، ۴۳)

در مثنوی حدیقه نیز ، بی پروا این بزرگ عالم اندیشه و علم را نابینا میخواند :

عقل در کوی عشق نابیناست عاقلی کار بوعلی سیناست

(حدیقه الحقیقه ، ۳۰۰)

هر چند نظامی گنجوی سخنور بلند آوازه قرن ششم را - علیرغم تمایلات عرفانی گاه چشمگیری که در بعضی آثارش از خود نموده است - نمیتوان شاعر عارفی در ردیف سنائی و عطار و مولانا دانست ، اما چون او نیز ضمن قطعه ای در دیوان نظامی در دیوان قصاید و

غزلیاتش به نام بوعلی اشاراتی داشته ، در این بخش از مقاله به این قطعه نیز می پردازیم ، نظامی در این شعر چون سلف خویش سنائی ، بوعلی را نماینده خرد یونانی دانسته و او را مقابل دین قرار داده و آثارش را لغو و بیهوده شمرده است .

و این تعبیر دیگر است از همان «هوس گویان یونانی» که سنائی در شعرش آورده بود و بدان اشاره کردیم . در این قطعه نظامی صریح علم دین را نافع به حال آدمی دانسته ، نه بیهوده گوئیهای حکیمی چون ابن سینا را ! و جالب اینجاست و جای اعتراض بر این شاعر بزرگ که آثار ابن سینا را در کنار اشعار انوری - البته هر چند نام انوری در این قطعه ضرورت قافیه است اما با این وجود هم کار نظامی توجیه اخلاقی و علمی ندارد - ژاژ و لغو خوانده است:

نان جوین و خرقه پشمین و آب شور سی پاره کلام و حدیث پیمبری
هم نسخه ای سه چار ز علمی که نافعست در دین ، نه لغو بوعلی و ژاژ انوری
تاریک کلبه ای که پی روشنی آن بیهوده متی نهد شمع خاوری ... ،

(دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی ...، بکوشش سعید نفیسی ، ۳۴۸)

عطار نیشابوری در منطق الطیر (بیان وادی توحید) در حکایتی از زبان پیرزنی! به بوعلی درس توحید و وحدت میدهد تا چنین نماید که طریق عشق و عرفان به علم و عقل ورزی سپرده نمی گردد و کار ، کار دل است. پس حتی حکیمی چون بوعلی بویی از این مقام و وادی (توحید و وحدت) نبرده و پیرزنی غرق در آن میباشد !

رفت پیش بوعلی آن پیرزن کاغذی زر برد کین بستان زمن
شیخ گفتش عهد دارم من که نیز جز زحق نستانم از کس هیچ چیز
پیرزن در حال گفت ای بوعلی از کجا آوردی آخر احوالی
تو درین ره مرد عقد و حل نئی چند بینی غیر اگر احوال (نئی)
مرد را در دیده آنجا غیر نیست زانک آنجا کعبه نی و دیر نیست ...
هرکه در دریای وحدت گم نشد گر همه آدم بود مردم نشد ...

(منطق الطیر ، به اهتمام سید صادق گوهرین ، ۲۰۷)

مولانا جلال الدین نیز در مثنوی ضمن «قصه آغاز خلافت عثمان ...» از نور خدا سخن میگوید و اینکه هر کسی اهل است و بیناء ناظر آن نور است و حتی کوران هم از آن نور قدم گرم میشوند و احساس بینایی می یابند . آنگاه در ادامه ، شرح این بینایی و گرم شدن را کار بوعلی نمیداند و امثال او را از دریافت چنین احوالی مربوط به عالم ماورای حس (عالم عشق) است ،

ناتوان میداند و تکرار میکنم که این مطلب در اصل از باب همان تقابل عقل و اهل عقل با عشق و اهل عشق است :

کور چون شد گرم از نور قدم
از فرح گوید که من بینا شدم
سخت خوش مستی ولی ای بوالحسن
پاره را هست تا بینا شدن
این نصیب کور باشد ز آفتاب
صد چنین و الله أعلم بالصواب
وانک او آن نور را بینا بود
شرح او کی کار بوسینا بود

(مثنوی ، دفتر چهارم ، ابیات ۵۰۳ - ۵۰۶)

در دیوان کبیر باری در مقطع غزلی از ابن سینا - که البته به نظر میرسد ضرورت قافیه است و تناسب با کامة قبل (جالینوس) - رمزوار و بعنوان مظهر مداوا و درمان یاد کرده است :

درد و رنجوری ما را داروی غیر تو نیست
ای تو جالینوس جان و بوعلی سینای من
(دیوان کامل شمس تبریزی ، حواشی و تعلیقات : م . درویش ، مقدمه و شرح و حال : بدیع الزمان فروزانفر ، جلد دوم ، ۲۴۶)

و بار دیگر نیز در ترجیع بندی فهم بوعلی را عاجز از دریافت امور عالم غیبی و اشراقی میداند :

مگر صنع غریب تو که تو بس نادرستانی
که در بحر عدم سازی بهر جابن یکی مینا
درون سینه چون عیسی نگاری بی پدر صورت
که ماند چون خری بر یخ زفهمش بوعلی سینا
(همان جلد سوم ، ۱۳)

در مقالات شمس هم چهار بار به این حکیم فرزانه اشاره شده است . جایی او را نیم فلسفی و مدعی عشق ورزی خوانده . شاید نیم فلسفی خواندن ابن سینا توسط شمس بواسطه تمایلات و اشارات عرفانی است که حکیم در بعضی آثار خود نشان داده است . از جمله در نمط نهم اشارات و تنبیهات با عنوان «فی مقامات العارفين» که بوعلی در آن فصل نخست به تعریف زاهد و عارف و تمایز آنها از یکدیگر پرداخته و سپس درباره عوالم روحانی این مقام سخن گفته است :^۷

«بوعلی نیم فلسفی است ، فلسفی کامل افلاطون است . دعوی عشق میکند . انصاف بده آخر تو مقبول باشی ، عاشق باشی ، این سخن مقبولان باشد ؟ بایستی که آتش از سر و رویت فرو آمدی»

(مقالات شمس تبریزی مصحح : محمدعلی موحد ، دفتر اول ، ۲۳۱)

دو جای دیگر کتاب نیز به بوعلی اشاره می شود. یکجا به یکی از فلاسفه همدوره اش اشاره میکند و می گوید که این فلسفی «بوعلی را هیچ محل نهادی» (همان، دفتر اول، گسسته پاره های ۳۳۹). در دفتر دوم نیز اشاره ای بسیار کوتاه دارد به داستان خواندن «اشارات» بوعلی توسط محمد غزالی نزد عمر خیام نیشابوری. (همان، دفتر دوم، ۵۱)

اما در متن مقالات، شمس اشاره ای دارد به سخنی که ابوسعید ابوالخیر به بوعلی گفته است که حقیر این سخن و حتی مضمون قریب به آن را نه در اسرارالتوحید و نه در حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر^۸ یافتیم. البته در همین کلام کوتاه نیز درس دادن و اندرز گفتن عارفی رابه فیلسوفی می بینیم. و این، ترجیح ضمنی عشق بر عقل است:

«ماند شکال که مصطفی صلوات علیه خاص بود و عبودیت بجای می آورد! جواب: چون او قوت تمام داشت، در عبودیت ازو هیچ آن معنی نمی رفت و در معنی عبودیت از او هیچ فوت نمی شد... چنانکه ابوسعید، بوعلی را گفت که این چه مردی بود؟ بکن و ناکرده گیر!» (همان، دفتر دوم، ۱۴۴)

«شیخ شهاب الدین سهرودی در رساله «قصه الغریبة الغریبة» فقط به این مطلب اشاره میکند که رموز و تلویحات داستان حی بن یقظان چون رموز و اشارات موجود در کتاب «سلامان و ابدال» ابن سینا است:

«شیخ شهاب الدین سهرودی چنین می گوید... من چون داستان حی بن یقظان، زنده بیدار را (به قلم ابن طفیل اندلسی) دیدم، از آنچه در آن داستان بود دریافتی جالب داشتم، دریافتی از شگفت سخنان روحانی و شگرف اشاره های عمیق معنوی... تلویحهایی که به «طور عظیم» که «طامه کبری» است (کنایه میباشد از تجلی نور نورها) اشاره کند، با تلویحهایی که کتب الهی از آنها آکنده است و مخزون و در رموز حکما بسر است و مکنون و در داستان «سلامان و ابدال» (به خامه فیلسوف پورسینا) مخفی و نهان است و در کتمان...» (بیگانگی در باختر زمین (قصه الغریبة الغریبة)، شهاب الدین سهرودی، بازگردان به خامه دکتر حسین خراسانی، ۱۹-۲۰)

توضیح این دو نکته ضروری است که اصل داستان سلامان و ابدال را یونانی دانسته اند. شیخ الرئیس در اواخر کتاب «اشارات» به این قصه اشاره کرده است و ابوعبید الجوزجانی در فهرست منصفات شیخ الرئیس ابوعلی سینا این قصه را نقل کرده و به شیخ نسبت داده است. جامی نیز یکی از هفت مثنوی مشهور خود را درباب همین داستان به نظم در آورده است. دیگر اینکه ابن سینا نیز چون ابن طفیل رساله ای بنام حی بن یقظان تالیف نموده است.^۹

در کتاب «حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر» علاوه بر نامه بوعلی سینا به ابو سعید^{۱۰}، حکایت دیدار بوعلی سینا -^{۱۱} که به تعبیر دیگری در کتاب «اسرار التوحید» نیز آمده است - هم نقل شده است. چند نکته درباره این ملاقات که مربوط به موضوع این مقاله می شود، گفتنی است: اول اینکه بوعلی، چون بهر حال مظهر عقل ورزی است و در مرتبه ای پایین تر از عشق و اهل عشق قرار دارد، آرزوی مصاحبت ابو سعید میکند. دیگر اینکه ابوسعید وقتی احساس میکند، بوعلی در مجلس اوست، از خود به آسمان بین و از بوعلی به آسمان دان تعبیر میکند، و پر واضح است که مقام دیدن پس فراتر از دانستن است. نکته دیگری که از حکایت میتوان دریافت، پاسخ بوعلی است در قبال سوال «شیخ را چون یافتی؟» شیخ رئیس در پاسخ به این سؤال اظهار می دارد که اگر جایز بود بعد از پیامبر اکرم (ص) پیامبری باشد، این فقط در شأن ابوسعید بود. این سخن در حقیقت اقرار بوعلی است به عظمت مقام ابوسعید و تقریر مطلبی که در صفحات نخست مقاله گفته شد. و آن اینکه در تناظر بین عقل و دین، بعد ها (از حدود قرن ششم) عشق به جای دین می نشیند و جانشینی نیرومند و شایسته میگردد. پس ابو سعید مظهر عشق ورزی و عرفان ناب از نظر ابن سینا میتواند مقام نبوت نیز احراز کند. چندان بیراه نیست که توجه خوانندگان محترم را نیز به یکی از موضوعات و بحثهای داغ عالم عرفان که مقایسه «مقام ولایت و مقام نبوت»، شباهتها و تفاوت این دو مقام با یکدیگر و حتی برتری مقام ولایت بر مقام از نبوت نظر بعضی صوفیه است، جلب کنم که در این مقال مجال پرداختن به آن نیست. نکته آخر درباره این حکایت اقرار بوعلی است به در نیافتن کرامات ابو سعید به حکمت خویش و این همان محدودیت عقل است - که محصور در عالم شهادت است - در مقابل عشق - که مربوط به عالم غیب است - و ناتوانی ادراکش اسرار این عالم را. و اما اصل حکایت:

«بعد از آن که میان بوعلی سینا و شیخ اجل، قدس الله روحهما، مکاتبات و مراسلات بوده بود، ابوعلی سینا را آرزو بود که مصاحبت شیخ را در یابد و از مصافحت او بهره مند گردد. چون به میهنه رسید، شیخ در مجلس بود. بوعلی متفکر وار در آمد و در کنجی بنشست، چنانکه کسی وی را نشناخت. چون شیخ گرم شد گفت: «مگر ابوعلی سینا امروز در مجلس ما حاضر است کی سخن ما همه بر قانون حکمت می رود» باری چون آسمان دان به مجلس آسمان بین آید هرآینه سخن برین طرز باید گفت. چون این معنی بر لفظ شیخ برفت ابو علی بر پای خاست و سلام گفت. شیخ بر وی دعا گفت و ثنا. چون از مجلس فارغ شد قرب یک هفته هر دو در سرای شیخ، در صومعه شیخ بنشستند که البته هیچ بیرون نیامدند و کس بنزدیک ایشان در نیامد. چون بیرون آمدند از بوعلی سؤال کردند که «شیخ را چون یافتی؟» گفت: «چنانک اگر بعد از محمد رسول

الله بشایستی و روا بودی که کسی را درجه نبوت [بودی بجز او] سزاوار نبودی» و گفت: «هرچ از حالات و مقالات و مقامات شیخ بدیدم همه را از وجه [حکمت] رخصتی یافتم که آن بشاید بود بجز چند چیز که هر چند تأمل کردم آنرا هیچ تأویل نیافتم [از آن جمله] آنک میخ دیدم که در دیوار می کوفت و سنگ بر میخ می آمد دست کس بر سنگ نی . چون تاریک شد، بی آنک کسی چراغ بفروختی ، افروخته می شد . چون طهارت کردی آفتابه تهی آنجا بنهادی ، من برخاستمی تا طهارت کنم آفتابه را - بی آنکه کسی پرکردی - پر یافتمی. و امثال این چیزها دیدم که آنرا از وجه حکمت ، با خود ، هیچ رخصتی نیافتم و در آن عاجز بماندم» (حالات و سخنان ابو سعید ابو الخیر، ۹۷-۹۸)

همانطور که گفته شد داستان ملاقات بوعلی و ابوسعید در کتاب «اسرار التوحید» به روایتی دیگر آمده است . در این حکایت نیز چند مطلب که مربوط به موضوع این مقاله است ، گفتنی است : نخست آمدن ابوعلی است نزد ابوسعید ، و این نشانه از اشتیاق بوعلی اهل حکمت است به دیدار ابو سعید اهل معرفت و عشق ، و بطور ضمنی برتری عشق بر عقل . دیگر طنز نهفته در تعبیر «حکمت دان» است که ابو سید بجای حکیم در حق ابو علی می گوید ، و بدین ترتیب می خواهد حکیم را از حکمت دان جدا کند.^{۱۲} سومین نکته سخنی است که ابوسعید و بوعلی پس از خلوت سه روزه با هم ، در حق یکدیگر گفته اند و آن اینکه «هر چه بو سعید می بیند، بوعلی میداند»، و همانگونه که قبلاً گفتیم مرتبه دیدن که مرتبه عشق است بسی برتر از مرحله دانستن که حدّ عقل است ، می باشد . مطلب دیگر ارادت یافتن خواجه بوعلی به شیخ ابوسعید و پیوسته نزد او آمدن و حیرتش در مقابل کرامتی است که از شیخ دید (همان در نیافتن امور ماوراء حس و عالم غیب است توسط عقل و عجز و ناتوانی او) و بوسه بر پای شیخ دادن! و سرانجام اینکه مؤلف کتاب بیان میدارد که شیخ رئیس از آن پس هر کتابی که در علم حکمت تألیف کرد مثل «اشارات» ، فصلی مشبع در اثبات کرامات اولیا و شرف حالات متصوفه در آنها نگاشته است . اینک اصل حکایت : «یک روز شیخ ما ابوسعید ، قدس الله روحه العزیز ، در نیشابور مجلس می گفت . خواجه بوعلی از در خانقاه شیخ در آمد. و ایشان ، هر دو ، پیش از آن یکدیگر را ندیده بودند - اگر چه میان ایشان مکاتبت بوده - چون او از در در آمد شیخ ما روی به وی کرد گفت : «حکمت دان آمد.» خواجه بوعلی در آمد و بنشست . شیخ با سر سخن شد . مجلس تمام کرد و از تخت فرود آمد و در خانه شد . خواجه بوعلی با شیخ در آنجا شد . و در خانه فراز کردند و سه روز با یکدیگر بودند به خلوت و سخن می گفتند که کس ندانست و هیچ کس در بر ایشان نشد ، مگر کسی را که اجازت دادند ، و جز به نماز جماعت بیرون نیامدند ، بعد

از سه شب‌اروز خواجه بوعلی برفت . شاگردان از خواجه بوعلی پرسیدند که «شیخ را چه گونه یافتی؟» گفت : «هر چه من می دانم او می بیند.» و متصوفه و مریدان شیخ چون به نزدیک شیخ در آمدند از شیخ سؤال کردند که «ای شیخ ! بوعلی را چون یافتی؟» شیخ گفت : «هرچه ما می بینیم او می داند.»

و خواجه بوعلی را در حق شیخ ما ارادتی پدید آمد و پیوسته به نزدیک شیخ ما آمدی و کرامات شیخ می دیدی ، یک روز از در خانقاه شیخ در آمد. شیخ گفته بود که ستور زین کنید تا به زیارت زندرزن شویم ، و آن موضعی ست برکنار نیشابور در کوه معروف و غار ابراهیم ادهم و صومعه وی ، که مدتها در آنجا عبادت کرده است ، آنجاست . چون خواجه بوعلی در آمد شیخ ما گفت : «ما را اندیشه زیارت زندرزن میباشد.» خواجه بوعلی گفت : «ما در خدمت بیایم.» هر دو برفتند و جمع بسیار از متصوفه و مریدان شیخ و شاگردان بوعلی بازایشان ، در راه میرفتند . نیی بر راه افتاده بود . شیخ بفرمود تا آن را بر گرفتند . چون به نزدیک صومعه رسیدند ، شیخ از اسب فرود آمد و آن نی بستد و در دست گرفت . به موضعی رسیدند که سنگ خاره بود ساده ، شیخ آن نی که در دست داشت بر آن سنگ خاره زد تا بدانجا که دست مبارک شیخ ما بود آن نی بدان سنگ فرو شد . چون خواجه بوعلی آن بدید درپای شیخ افتاد و بوسه بر پای شیخ داد و کس ندانست که در اندرون خواجه بوعلی چه بوده بود که شیخ آن کرامت به وی نمود .

اما خواجه بوعلی چنان مرید شیخ ما گشت که کم روزی بودی که به نزدیک شیخ ما نیامدی و بعد از آن هر کتاب که در علم حکمت ساخت - چون اشارات و غیر آن - فصلی مشیع در اثبات کرامات اولیا و شرف حالات متصوفه ایراد کرد ، درین معنی ، و در بیان مراتب ایشان و کیفیت سلوک جاده طریقت و حقیقت تصانیف مفرد ساخت ، چنانک مشهور است . «(اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ، مقدمه تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفعی کدکنی ، جلد ۱ ، ۱۹۴-۱۹۵)

هر کجا نطق عقل بر زد دم
عقل سلطان قادر خوش خوست
حرف و آواز در خزد به عدم
عقل سلطان قادر خوش خوست
سایه با ذات آشنا باشد
سایه از ذات کی جدا باشد ...
(حدیقه الحقیقه ، سنائی غزنوی ، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی ، انتشارات دانشگاه تهران ،
۱۳۷۷ ، ۲۹۵-۲۹۸)

و حضرت مولانا میفرماید :

عقل دو عقل است اول مکسبی
از کتاب و اوستاد فکر و ذکر
عقل تو افزون شود بر دیگران
عقل تو باشی زحفظ آن گران ...
عقل دیگر بخشش یزدان بود
چشمه آن در میان جان بود
چون ز سینه آب دانش جوش کرد
نه شود گنده نه دیرینه نه زرد
(مثنوی معنوی ، جلال الدین محمد بن محمد بن محمد بن الحسین البلخی ، به تصحیح
نیکلسون ، به اهتمام نصرالله پورجوادی ، انتشارات امیر کبیر ، چاپ اول ۱۳۶۳ ،
دفتر چهارم ، ابیات ۱۹۶۰-۱۹۶۵)

۷- نک : الاشارات و التنبیها ، به اهتمام محمود شهابی ، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۹.

۸- حتی در متن نامه ابوسعید به بوعلی هم که مصحح دانشمند کتاب «حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر» آنرا از کشکول شیخ بهائی و نامه دانشوران نقل کرده است ، چنین سخنی ندیدم . (نک :
حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر ، جمال الدین ابو روح لطف الله ابن ابی سعید بن ابی سعد ،
مقدمه ، تصحیح و تعلیقات : دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی ، انتشارات آگاه ، چاپ دوم ۱۳۶۷ ،
۹۳)

۹- برای دیدن تفصیل این مختصر نک : فرهنگ فارسی معین ، جلد ۵ ، ذیل «سلامان و ابسال».

۱۰- از مجموع دو نامه بوعلی و بوسعید ، فقط بخشی از نامه بوعلی در نسخه اساس باقی مانده و
مصحح کتاب هر دو نامه را از نامه دانشوران نقل کرده است . (حالات و سخنان ابوسعید
ابوالخیر، ۹۳)- برای دیدن صحت و یا عدم صحت مکاتبات بین بوعلی و بوسعید ، نک : اسرار
التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ، محمد بن منور میهنی ، مقدمه ، تصحیح و تعلیقات دکتر
محمد رضا شفیعی کدکنی ، انتشارات آگاه چاپ چهارم ۱۳۷۶ ، مقدمه مصحح ، چهل و شش تا
پنجاه و شش)

۱۱- نیز دربارهٔ درستی و نادرستی این ملاقات ، نک : همان ، مقدمهٔ مصحح ، چهل و سه تا چهل و شش.

۱۲- این مطلب را مصحح محترم کتاب در تعلیقات یاد آور شده اند . (اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ، جلد ۲ ، ۵۲۶)

ماخذ:

- ۱- ابن سینا ، ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی : الاشارات و التنبیها ، به اهتمام محمود شهابی ، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۹.
- ۲- انوری ، اوحدالدین محمد بن محمد : دیوان اشعار ، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی ، انتشارات علمی و فرهنگی ، چاپ چهارم ۱۳۷۲.
- ۳- جمال الدین ابو روح لطف الله ابن ابی سعید ابن ابی سعد : حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر ، مقدمه ، تصحیح و تعلیقات : دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی ، انتشارات آگاه ، چاپ دوم ۱۳۷.
- ۴- حمید الدین ابوبکر عمر بن محمودی بلخی : مقامات حمیدی ، به تصحیح رضا انزایی نژاد ، مرکز نشر دانشگاهی ، چاپ اول ۱۳۶۵.
- ۵- دهخدا علی اکبر : لغت نامه .
- ۶- سجادی ، سید جعفر : فرهنگ علوم فلسفی و کلامی ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ اول ۱۳۷۵.
- ۷- سنائی ، ابوالمجد مجدود بن آدم : حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه ، تصحیح مدرس رضوی ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ چهارم ۱۳۷۴.
- ۸- ----- : دیوان ، به اهتمام مدرس رضوی ، انتشارات کتابخانه سنائی . چاپ سوم ۱۳۶۲.
- ۹- سهروردی ، شهاب الدین ابوالفتح یحیی بن حبش بن امیرک : بیگانگی در باختر زمین (قصه الغربه الغربیه) ، بازگردان به خامه دکتر حسین خراسانی . انتشارات بعثت ، چاپ اول ۱۳۶۳.
- ۱۰- شمس تبریزی ، محمد بن محمد : مقالات ، مصحح : محمد علی موحد ، انتشارات خوارزمی ، چاپ دوم ۱۳۷۷.
- ۱۱- عطار ، فریدالدین محمد ابراهیم : منطق الطیر ، به اهتمام سید صادق گوهرین ، انتشارات علمی و فرهنگی ، چاپ نهم ۱۳۷۲.
- ۱۲- فلکی شروانی ، نجم الدین محمد : دیوان ، به اهتمام و تصحیح و تحشیه : طاهری شهاب ، انتشارات کتابخانه ابن سینا ، چاپ اول ۱۳۴۵.
- ۱۳- معین ، محمد : فرهنگ فارسی .
- ۱۴- مولوی ، جلال الدین محمد بن بهاء الدین : دیوان کامل شمس تبریزی ، حواشی و تعلیقات : م. درویش مقدمه و شرح حال : بدیع الزمان فروزانفر ، انتشارات جاویدان ، چاپ یازدهم ۱۳۷۳.
- ۱۵- ----- : مثنوی معنوی ، به تصحیح نیکلسون . به اهتمام نصر الله پور جوادی ، انتشارات امیر کبیر . چاپ اول ۱۳۶۳.

- ۱۶- میهنی ، محمد بن منور : اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ، مقدمه . تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی ، انتشارات آگاه ، چاپ چهارم ۱۳۷۶.
- ۱۷- نظامی عروضی ، ابوالحسن احمد بن عمر بن علی : چهار مقاله ، تصحیح : علامه محمد قزوینی . شرح و توضیح لغات : دکتر محمد معین ، ویرایش فنی متن : محمد سید اخلاقی ، انتشارات جامی ، چاپ مکرر ۱۳۷۵.
- ۱۸- نظامی گنجوی ، ابومحمد الیاس بن یوسف : دیوان قصاید و غزلیات . بکوشش سعید نفیسی ، کتابفروشی فروغی ، آبان ماه ۱۳۳۸.
- ۱۹- وراوینی ، سعدالدین : مرزبان نامه ، بکوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صافی علیشاه، چاپ چهارم ۱۳۷۵.